

The Credential Existence of the State Institution and a Comparative Analysis of Its Economic Implications from the Perspective of Islam and Liberalism

Mohammad Bidar  / Assistant Professor, Department of Economics, Imam Khomeini Education and Research Institute bidarparchin@iki.ac.ir

Received: 2025/11/21 - Accepted: 2026/02/03

Abstract


The study of the characteristics of the state in order to distinguish it from other institutions constitutes one of the important areas of state studies. This research, using the analytical method, divides the characteristics of the state into two intrinsic and transversal parts and explains the credibility existence as one of the intrinsic characteristics of the state. The comparative analysis of the economic implications of the credibility existence of the state from the perspective of Islam and liberalism is considered the most important part of the present research. The existence of different economic implications in Islamic economy and capitalism regarding the credibility existence of the state constitutes the research hypothesis. Based on the research findings, three cases of legal personality, instrumentality, and coercion or compromise can be identified as manifestations of the credibility existence of the state. Although the Islamic and liberal states are essentially characterized by manifestations of They have some commonalities, but they also have deep and fundamental differences that have a fundamental impact on the economic implications of how the state is credible.

Keywords: State, nature of the state, functions of the state, Islamic state, liberal state, Islamic economy, capitalist economy

JEL Classification: O38, H70, P4

وجود اعتباری نهاد دولت و تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی آن از منظر اسلام و لیبرالیسم^۱

bidarparchin@iki.ac.ir

محمد بیدار  / استادیار گروه اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی 

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

چکیده

بررسی ویژگی‌های دولت به‌منظور تمایز آن از سایر نهادها یکی از حوزه‌های مهم دولت‌پژوهی را تشکیل می‌دهد. این پژوهش، با استفاده از روش تحلیلی، اوصاف دولت را به دو بخش ذاتی و عرضی تقسیم کرده و وجود اعتباری را به‌عنوان یکی از اوصاف ذاتی دولت توضیح داده است. تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی وجود اعتباری دولت از منظر اسلام و لیبرالیسم، مهم‌ترین بخش تحقیق حاضر به‌شمار می‌رود. وجود دلالت‌های اقتصادی متفاوت در اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری درباره وجود اعتباری دولت، فرضیه تحقیق را تشکیل می‌دهد. بر اساس یافته‌های پژوهش، سه مورد شخصیت حقوقی، ابزارمندی و اجبار یا مصالحه به‌عنوان جلوه‌های وجود اعتباری دولت قابل شناسایی است. هرچند دولت اسلامی و لیبرالی، در اصل اتصاف به جلوه‌های مزبور اشتراکاتی دارند، اما وجوه تمایز عمیق و مبنایی نیز دارند که تأثیری اساسی بر دلالت‌های اقتصادی چگونگی اعتبار دولت دارد.

کلیدواژه‌ها: دولت، اوصاف ذاتی دولت، وجود اعتباری، دولت اسلامی، دولت لیبرال، اقتصاد اسلامی، اقتصاد سرمایه‌داری.

طبقه‌بندی JEL: O38, H70, P4.

دولت (State) به‌عنوان یکی از کهن‌ترین و جهانی‌ترین نهادهای اجتماعی، همواره در کانون توجهات تمامی نظام‌های حکمرانی (اعم از الهی و بشری) قرار گرفته است. هرچند که برخی جریان‌ات فکری مانند آنارشیزم (Anarchism) با معرفی دولت به‌عنوان بلایی تمام عیار (لسانی، ۱۳۹۴، ص ۶۹-۸۶)، مشروعیت اخلاقی و کارکردی آن را به چالش کشیده و به سازمان‌دهی جامعه به‌صورت خودگردان و داوطلبانه اعتقاد دارند، اما گفتمان‌های مسلط در علوم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... بر اصل وجود دولت به‌عنوان یک ضرورت اجتماعی تأکید می‌کنند. گفتنی است هرچند که اختلافات عمیق و دامنه‌داری در میان طرف‌داران دولت دربارهٔ ماهیت، ساختار، وظایف، اختیارات و نحوهٔ عملکرد آن مشاهده می‌گردد، اما برخی مؤلفه‌ها و اوصاف ماهوی مشترک وجود دارد که تمامی گفتمان‌های موافق دولت، وجود آنها را برای دولت می‌پذیرند. چنین مؤلفه‌هایی را که تمامی گرایش‌های فکری مزبور بر وجود اصل آنها در دولت اتفاق نظر دارند، می‌توان «اوصاف ذاتی دولت» نام‌گذاری کرد.

اوصاف ذاتی (عمومی) دولت در مقابل اوصاف عرضی (اختصاصی) آن قرار دارد. اوصاف ذاتی، هستهٔ مرکزی مفهوم دولت هستند و اصل و جوهرهٔ آنها در تمام دولت‌ها وجود دارد؛ هرچند که جزئیاتشان بر اساس نوع نظام سیاسی و ارزش‌های اعتقادی و اخلاقی متفاوت است. اوصافی همچون وجود اعتباری، حاکمیت و وحدت‌آفرینی را می‌توان جزو اوصاف ذاتی نهاد دولت قلمداد کرد. در مقابل، اوصاف عرضی تنها به برخی دولت‌ها تعلق دارند و از مبانی خاص معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ارزش‌شناختی حاکم بر نظام حکمرانی مربوط به قلمرو سرزمینی مشخص نشئت می‌گیرند. به‌طور نمونه، نصب الهی حاکم (مشروعیت الهی)، تقدس و اقامهٔ دین، جزو اوصاف اختصاصی دولت اسلامی هستند؛ درحالی‌که اموری همچون جدایی دین از سیاست (سکولاریسم)، دموکراسی (مشروعیت مردمی) و آزادی‌های مدنی، اوصاف اختصاصی دولت لیبرال را تشکیل می‌دهند و وجود اعتباری دولت، مهم‌ترین وصف ذاتی آن به‌شمار می‌رود؛ زیرا مواردی از قبیل شخصیت حقوقی، هویت ابزارمندی و نحوهٔ استفاده از ابزارهای حکمرانی دولت، همگی جزو نتایج و جلوه‌های اعتباری بودن آن به‌شمار می‌روند. همان‌طور که اشاره شد، ذاتی بودن برخی اوصاف در نهاد دولت بدین معنی نیست که تمامی گفتمان‌های طرف‌دار دولت، نظر یکسانی دربارهٔ همهٔ وجوه و جزئیات مربوط به اوصاف ذاتی داشته باشند، بلکه اجماع فکری آنان تنها به اصل اوصاف دولت به اوصاف مزبور محدود می‌گردد، اما از جهت حدود و ثغور، نحوهٔ عملکرد و سایر جزئیات متعلق به اوصاف ذاتی، اختلاف نگرش‌های جدی در میان آنان وجود دارد و همین تفاوت‌های نگرشی، سیاست‌گذاری‌های متفاوت و متضادی را دربارهٔ کارکردهای دولت در جوامع انسانی ایجاد کرده است. وجود اعتباری دولت نیز همانند سایر اوصاف ذاتی آن، از این جریان مستثنی نیست و نگرش‌های مختلف دربارهٔ نحوهٔ

اعتبار دولت، موجب شکل‌گیری دولت‌هایی با ساختارها، کارکردها و اهداف متفاوت در جوامع بشری شده است. در این میان، دو نظام فکری اسلام و لیبرالیسم بیشترین حجم اختلاف دیدگاه‌ها دربارهٔ چگونگی اعتبار نهاد دولت را با یکدیگر دارند و همین امر، دلالت‌ها و نتایج مختلفی در شاخه‌های این دو نظام فکری از جمله در حوزهٔ اقتصادی به همراه داشته است. از این رو پژوهش پیش رو با روش تحلیلی - توصیفی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای، وجود اعتباری دولت را به‌عنوان مهم‌ترین وصف ذاتی آن برگزیده و پس از شناسایی جلوه‌های آن در عرصهٔ دولت‌پژوهی به تحلیل تطبیقی آنها از منظر اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری پرداخته است. تفکیک اوصاف نهاد دولت به ذاتی و عرضی، برشماری وجود اعتباری به‌عنوان وصف ذاتی دولت، شناسایی جلوه‌های وجود اعتباری دولت، تبیین جلوه‌های مزبور در دولت‌پژوهی اسلامی و لیبرالی و تطبیق دلالت‌های آنها بر اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری، نوآوری‌های این پژوهش به‌شمار می‌روند.

دربارهٔ ماهیت دولت و مباحث پیرامونی آن (ساختار، وظایف، اختیارات و نحوهٔ عملکرد) آثار علمی گسترده‌ای در قالب کتب، مقالات، پایان‌نامه‌ها و طرح‌های تحقیقاتی در رشته‌های گوناگونی همچون علوم سیاسی، حقوق، اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی نگاشته شده و بخش قابل توجهی از این پژوهش‌ها به بررسی مقایسه‌ای دولت‌های اسلامی و لیبرال اختصاص یافته است. با وجود حجم انبوه تحقیقات موجود، خلأ پژوهشی در زمینهٔ تبیین اوصاف ذاتی دولت و تطبیق آن در الگوهای دولت اسلامی و لیبرال، به‌ویژه بررسی تطبیقی وجود اعتباری دولت و دلالت‌های اقتصادی آن مشاهده می‌شود؛ بنابراین مقاله حاضر فاقد پیشینهٔ مستقیم است.

۱. مفهوم‌شناسی واژگان

برخی از واژگان اساسی این تحقیق نیاز به مفهوم‌شناسی و تبیین معنای منتخب دارند که در این قسمت به توضیح سه اصطلاح وجود اعتباری، دولت و لیبرالیسم پرداخته می‌شود.

۱-۱. وجود اعتباری

موجودات در یک تقسیم‌بندی کلی در دو گروه حقیقی و اعتباری قرار می‌گیرند. موجودات حقیقی به آن دسته از موجودات گفته می‌شود که در عالم خارج، تحقق عینی داشته باشند. موجودات حقیقی به دو دسته واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود منشعب می‌شوند. هر ممکن‌الوجودی مانند انسان، درخت، آب، سنگ و... معلول علت‌های خاص تکوینی می‌باشد، ولی موجودات اعتباری، وجود حقیقی و عینی خارجی ندارند و بر اساس اعتبارات و قراردادهای افراد انسانی ایجاد می‌شوند. به‌عنوان مثال، ملکیت یک امر اعتباری است و به معنای تسلط اعتباری انسان بر یک چیز که می‌تواند به شکلی از آن بهره‌مند شود، می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۲، ص ۲۶۴).

یکی از تفاوت‌های موجودات حقیقی و اعتباری این است که موجودات اعتباری نه تنها اصل و ذات وجودی

خودشان بر اساس اعتبار ایجاد می‌گردد، بلکه تمامی خصوصیات ماهوی آنها نیز بر اثر اعتبار به وجود می‌آیند، اما خصوصیات ماهوی موجودات حقیقی به دو بخش قابل اعتبار و غیر قابل اعتبار تقسیم می‌شوند؛ مثلاً فلزات، یک‌سری خصوصیات هم‌چون رنگ، وزن، شکل، رسانایی، آلیاژ و چگالی دارند که غیر قابل اعتبار هستند، اما در عین حال می‌توان ویژگی‌هایی را همانند مملوکیّت، واسطهٔ مبادله و گران‌قیمتی برای آنها اعتبار نمود.

۲-۱. دولت

واژهٔ «دولت» به‌عنوان کلیدی‌ترین مفهوم در ادبیات سیاسی و حکمرانی، دست‌خوش برداشت‌های متفاوت شده است؛ زیرا از یک‌سو در معانی اصطلاحی متعددی به‌کار رفته و از سوی دیگر، مفاهیمی هم‌چون حکومت، حاکمیت و نظام سیاسی که دلالت‌های نظری و عملی متمایزی دارند، اغلب به‌عنوان واژگان مترادف دولت استعمال شده‌اند.

دولت کلمه‌ای عربی است که به دو صورت فتح و ضم «دال» تلفظ شده است. برخی لغت‌شناسان هر دو نوع تلفظ را به یک معنی می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۵۲)، ولی برخی دیگر معتقدند که دولت (به فتح دال) به معنای پیروزی و انتقال قدرت به‌وسیلهٔ جنگ و به ضم آن به معنای مالی است که در بین مردم جریان می‌یابد (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۶۹۹). تمامی معانی دولت به یک معنای جامع منتهی می‌شوند و آن «تغییر وضعیت یک شیء یا پدیده از حالتی به حالت دیگر» است (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۳) که معمولاً تغییر وضعیت ناگوار به دورهٔ نیک‌بختی را شامل می‌گردد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۴۵).

بررسی لغت‌شناختی مترادف‌های واژهٔ دولت در منابع انگلیسی نشان می‌دهد، دولت «State» از واژهٔ لاتین «Stare» به معنی «در جایی ایستادن» و «Status» به معنی «منزلت و موقعیت» گرفته شده است. افراد واجد اقتدار، دارای نشان رسمی، تاج و مواردی از این قبیل بوده‌اند که جلال و شکوه آنان را نشان می‌داده است (وینسنت، ۱۳۸۳، ص ۱۶).

تعاریف اصطلاحی دولت که از مفهوم‌شناسی لغوی آن سرچشمه گرفته، در قرن ۱۶ میلادی در ادبیات سیاسی و اجتماعی مطرح شده است. برخی «نیکولو ماکیاولی» را بانی اولیهٔ آن می‌دانند، ولی برخی دیگر وارثان اومانیسیم ایتالیایی در فرانسه نظیر «گیوم بوده»، «برناردو هیلان» و «ژان بدن» را عرضه‌کنندگان مفهوم اصطلاحی دولت معرفی می‌کنند (وینسنت، ۱۳۸۳، ص ۱۷). مفهوم دولت گاهی در یک معنای بسیار عامی مانند کشور یا کل حاکمیت سیاسی به‌کار رفته و گاهی نیز در مفهومی بسیار خاص مانند هیئت وزیران استعمال شده است.

اغلب دولت‌پژوهان برای تعریف نهاد دولت بر چهار عنصر جمعیت (Population)، سرزمین (Territory)، حکومت (Government) و حاکمیت (Sovereignty)، به‌عنوان اجزا و ارکان

تشکیل دهنده دولت تأکید دارند؛ به گونه‌ای که فقدان هر کدام از عناصر مزبور، فقدان دولت را در پی دارد (Heywood, 2002, P. 86-87؛ کلایمرودی و دیگران، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۱). جمعیت به عنوان رکن انسانی، بعد اجتماعی دولت می‌باشد. سرزمین به عنوان بعد جغرافیایی، رکن اقلیمی آن را تشکیل می‌دهد. حکومت به عنوان رکن ساختاری، بعد سیاسی دولت به شمار رفته و در نهایت، رکن حاکمیت در دو بخش داخلی و خارجی، بعد حقوقی دولت محسوب می‌گردد.

یکی دیگر از تعاریف اصطلاحی دولت، تعریف آن به «نهاد جامع اداری حاکم» است. در این تعریف، مجموعه دستگاه و تشکیلات اداره‌کننده یک کشور در چارچوب دیوان‌سالاری اداری آن، دولت نامیده می‌شود. در لغت انگلیسی عبارت «Government» را برای این معنی به کار می‌برند. این تعریف که در زبان عامه مردم متداول است (جمالی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۶)، نسبت به تعریف قبلی خاص می‌باشد؛ زیرا در آن، تنها رکن حکومت مدنظر قرار گرفته است. توجه به این نکته ضرورت دارد که ماهیت اداری دولت، تنها به حوزه تصدی‌گری محدود نمی‌گردد، بلکه حوزه‌های نظارت، ارشاد و سیاست‌گذاری‌های راهبردی را نیز شامل می‌شود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعددی (اصول ۳، ۸، ۹، ۱۱ و...) اصطلاح دولت در معنای نهاد اداری کشور استعمال شده است.

در حکومت‌های دموکراسی، دستگاه اداری کشور بر اساس اصل تفکیک قوا به سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه تقسیم می‌شود. نیروهای مسلح نیز جزو دستگاه اداری به‌شمار می‌رود که در برخی کشورها در ذیل قوه مجریه قرار دارد و در برخی دیگر از هویت مستقلی برخوردار می‌باشد. در حکومت اسلامی در دوران حضور معصوم علیه السلام، ریاست دولت اسلامی به ایشان اختصاص دارد و شخصیت حقوقی معصوم به همراه سایر نهادهای اجرایی مرتبط با اداره جامعه، دولت اسلامی را تشکیل می‌دهند. در عصر غیبت معصوم علیه السلام، حکومت اسلامی با محوریت ولی فقیه و بر اساس مردم‌سالاری دینی تشکیل می‌گردد. در این حکومت، ولی فقیه (مقام رهبری) در رأس دستگاه اداری کشور قرار دارد و قوای سه‌گانه مجریه، مقننه و قضائیه به همراه نیروهای مسلح و برخی نهادها و سازمان‌های اداری دیگر، مسئولیت مدیریت کشور را بر عهده گرفته و مجموعاً دولت اسلامی را تشکیل می‌دهند.

واژه دولت همچنین در سطحی ویژه‌تر موسوم به «قوه مجریه» (Executive) کاربرد فراوان دارد (مرتضوی، ۱۳۹۶، ص ۴۳). رویکردهای مفهومی قوه مجریه به دو گروه سنتی و نوین تقسیم می‌گردد. در خوانش سنتی، قوه مجریه به عنوان یک نهاد اداری که وظیفه اجرای قوانین مصوب قوه مقننه را بر عهده دارد، تلقی می‌گردد، اما در خوانش نوین، اجرای قوانین توسط کارکنان اداری این قوه صورت می‌گیرد و مقامات بلندپایه سیاسی آن، اجرای قانون را کنترل می‌کنند (کدخدایی و بهادری جهرمی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳-۱۵۳). واژه دولت به‌طور فراوان در معنای قوه مجریه به هر دو خوانش سنتی و نوین آن در متون حقوقی، سیاسی و اقتصادی استعمال شده است. هر جا واژه

دولت در مقابل یکی از قوای دیگر قرار بگیرد، منظور از آن، قوه مجریه می‌باشد. در اصول متعددی از قانون اساسی از جمله اصول ۸۰ و ۵۲، دولت در معنای قوه مجریه به کار رفته است. در برخی از استعمالات، دولت در معنای «هیئت وزیران» که بخشی از قوه مجریه بوده و محدودترین معنای دولت است به کار رفته است.

منظور از دولت در این پژوهش، نهاد جامع اداری است که به‌عنوان قوه حاکمه در سه حوزه قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی، به اداره امور اجتماع می‌پردازد. دلیل انتخاب این معنی، سازگاری آن با چارچوب تحلیلی پژوهش به دلیل تناسب با وجود اعتبار دولت به‌عنوان یکی از اوصاف ذاتی دولت است. معنای عام دولت (ارکان چهارگانه) با وجود اعتباری دولت و جلوه‌های آن همخوانی و تناسب کامل ندارد؛ زیرا مردم و سرزمین به‌عنوان دو رکن مهم، وجود حقیقی دارند. از سوی دیگر، وجه مقبولی برای انتخاب معنای محدودتر (قوه مجریه، هیئت وزیران و...) به نظر نمی‌رسد؛ زیرا وجود اعتباری، اختصاصی به قوه مجریه نداشته و در سایر نهادهای اداری و قوای دیگر نیز تجلی دارد؛ از این رو به خاطر اجتناب از تقلیل‌گرایی مفهومی از انتخاب معنای محدود خودداری می‌گردد.

۱-۳. لیبرالیسم

لیبرالیسم (Liberalism) یک واژه اسپانیایی‌الاصول است و از نام یک حزب سیاسی که در اوایل قرن ۱۹ میلادی از استقرار حکومت مشروطه در اسپانیا طرفداری می‌کرد، گرفته شده است. این اصطلاح در سایر کشورهای اروپایی نیز رایج گردید و برای نامیدن هر نوع حکومت، حزب، سیاست و عقیده‌ای که طرفدار آزادی و مخالف آمریت‌طلبی بود، به کار رفت (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۳). بنابراین لیبرالیسم نظریه‌ای فلسفی و سیاسی است که در برابر تسلط یا هدایت دولت یا هر مؤسسه تهدیدکننده آزادی بشر، خواهان درجاتی از آزادی برای شهروندان می‌باشد (براتعلی پور، ۱۳۸۱، ص ۱۴). در زمینه اندیشه‌های اقتصادی نیز لیبرالیسم به معنای مقاومت در برابر تسلط دولت بر حیات اقتصادی و به‌ویژه در برابر محدود کردن تجارت با مالیات بر واردات و مقاومت در برابر هر نوع انحصار و مداخله غیرضروری و زیان‌آور دولت در تولید و توزیع ثروت است (آشوری، ۱۳۵۲، ص ۱۴۸-۱۴۹). لیبرالیسم در یک تقسیم‌بندی کلی به دو نوع فرهنگی و اقتصادی منشعب می‌گردد. لیبرالیسم فرهنگی به سه قسم سیاسی، اخلاقی و الهیاتی تقسیم می‌شود و مواردی همچون حمایت از آزادی‌های افراطی فردی و اجتماعی، ترویج تساهل و تسامح اباحه‌گرانه و عدم پذیرش حاکمیت الهی، نقاط مشترک اقسام سه‌گانه لیبرالیسم فرهنگی به‌شمار می‌رود. لیبرالیسم اقتصادی نیز به سه شاخه لیبرالیسم کلاسیک (Classical liberalism)، لیبرالیسم اجتماعی (Social liberalism) و نئولیبرالیسم (Neoliberalism) تقسیم می‌شود. لیبرالیسم کلاسیک با اندیشه‌های اقتصادی بزرگان مکتب کلاسیک همچون آدام اسمیت، ریکاردو و مالتوس شکل گرفته است. آنان قصد داشتند اقتصادی را پایه‌گذاری کنند که در آن فرد با آزادی دادوستدها و قراردادهای، میدان عمل آزادی برای پرورش و

توسعه توان و استعدادهایش داشته باشد (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۳۵). دولت در نگاه کلاسیک‌ها به‌عنوان دولت نگهبان تعریف می‌شود و فعالیت‌های آن به تأمین امنیت داخلی و خارجی، آموزش و قضاوت محدود می‌شود. لیبرالیسم اجتماعی، دومین مرحله لیبرالیسم اقتصادی است که پس از پایان جنگ جهانی اول تا اواسط قرن بیستم با شکل‌گیری دولت‌های رفاه کشورهای غربی پدیدار شد. جان مینارد کینز، ویلیام بوریج، ساموئلسون و بریتونز جزو اقتصاددانان برجسته دولت رفاه بودند. آنان برخلاف اقتصاددانان کلاسیک که بی‌تأمینی اقتصادی را به‌منزله انگیزه اساسی تولید ثروت می‌دانستند، بر امنیت اقتصادی تأکید ورزیدند و نیل به آن را با وضع قوانین مساعد برای اشتغال کامل با دستمزدهای بالا و با انجام اصلاحات اجتماعی به‌منزله انگیزه افزایش تولید امکان‌پذیر می‌دانستند. لیبرالیست‌های اجتماعی حمله همه‌جانبه به فقر شروع کردند و آن را از طریق دستمزدهای بالاتر و کمک‌های اجتماعی (از طریق وضع مالیات سنگین بر درآمدهای بالای افراد و شرکت‌ها) تأمین می‌کردند (شاپیرو، ۱۳۸۰، ص ۴۱). دولت در نگاه لیبرالیسم اجتماعی، دولت رفاه است که فعال و مداخله‌گر بوده و علاوه بر فعالیت‌های دولت کلاسیکی، وظایف دیگری نیز همچون ارائه خدمات رفاهی (بیماری، بیکاری، بازنشستگی)، سرمایه‌گذاری در آموزش و بهداشت همگانی و تنظیم بازار برای جلوگیری از انحصار و آسیب به اقشار کم‌درآمد (کارگران و مصرف‌کنندگان) را بر عهده داشت.

نئولیبرالیسم، آخرین مرحله لیبرالیسم می‌باشد که زمینه‌های شکل‌گیری آن به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد. هایک، میزس و فریدمن سه تن از اصلی‌ترین اقتصاددان‌های نئولیبرال به‌شمار می‌روند. در دهه ۱۹۷۰ به‌خاطر بروز پدیده «رکود تورمی» در کشورهای اروپایی، تردیدهای جدی درباره کارایی دولت رفاه ایجاد گردید. در واکنش به تحولات مزبور، برخی از کشورهای غربی به اصول نظام بازار آزاد بازگشتند. آنان مداخلات دولتی را علت اصلی بحران اقتصادی می‌دانستند و معتقد بودند که حمایت‌های دولتی در افزایش بی‌رویه نقش اتحادیه‌های کارگری باعث کاهش انگیزه سرمایه‌داری شده است (براتعلی‌پور، ۱۳۸۱، ص ۹۱). دولت نئولیبرالیستی، دولت حامی بازار آزاد است و وظایفی همچون خصوصی‌سازی اموال دولتی، تضعیف اتحادیه‌های کارگری، حمایت از نفع شخصی رقابت‌آمیز (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴-۱۸۶)، مقررات‌زدایی، حفظ ثبات پولی و مبارزه با تورم را بر عهده دارد.

۲. وجود اعتباری نهاد دولت و جلوه‌های آن

دولت، وجود اعتباری دارد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲۰، ص ۳۳۷). هر چند گروهی از طرفداران افراطی ماهیت ارگانیکی دولت همچون فاشیست‌ها و برخی از هگلی‌ها دولت را موجودی حقیقی می‌دانند، اما واقعیت این است که نهاد دولت به لحاظ فلسفی وجود حقیقی ندارد، بلکه یک موجود اعتباری است؛ زیرا دولت چیزی جز مشارکت اشخاص خاص به همراه رفتارهای معنادار آنان نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۶۶). متفکران مسلمان، اصل ریاست و رئوسیت را

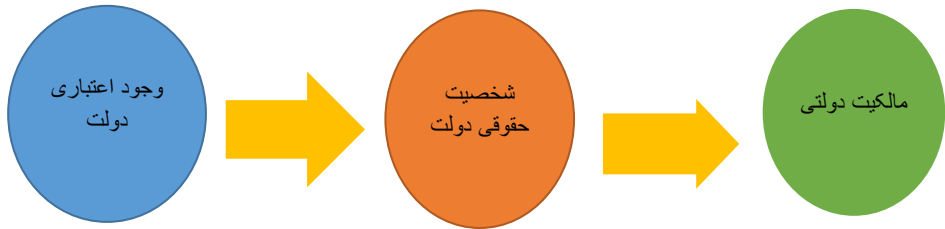
که دولت، بارزترین مصداق آن می‌باشد، جزو اعتباریات بعدالاجتماع برشمرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۴۸).
گفتنی است نفی حقیقت فلسفی از دولت به معنای موهوم‌انگاری و نادیده گرفتن مناسبات اجتماعی آن نیست؛ زیرا هرچند دولت وجود حقیقی ندارد، اما منشأ انتزاع آن (افراد انسانی شاغل در دولت) وجود عینی خارجی دارند و به همین جهت، رفتارها و مناسبات حقیقی دربارهٔ دولت قابل تصور می‌باشد. از سوی دیگر، هر موجود اعتباری می‌تواند آثار حقیقی داشته باشد و اساساً اعتبارات عقلایی نیز به همین منظور صورت می‌گیرد. بنابراین نهاد دولت به‌عنوان یکی از مصادیق بارز موجود اعتباری، آثار حقیقی و جلوه‌هایی در ادارهٔ جوامع انسانی دارد که در این قسمت به آنها پرداخته می‌شود.

۲-۱. شخصیت حقوقی

یکی از جلوه‌ها و ثمرات وجود اعتباری دولت، برخورداری آن از شخصیت حقوقی است. در منابع فقهی، عباراتی همچون «جهت عامه»، «جهات عامه» و «مصلح عامه»، به‌عنوان مترادف اصطلاح شخصیت حقوقی به‌کار رفته‌اند (نظری، ۱۳۹۲، ص ۵۴). عنوان «شخصیت» قابلیت و اهلیت پذیرش حقوق و تکالیف را دارد. این اهلیت اگر از امور ذاتی شخص ذی‌حق و مکلف باشد، از آن به‌عنوان شخصیت حقیقی تعبیر می‌شود و چنانچه اهلیت مزبور از امور ذاتی فرد ذی‌حق نبوده و با اعتبار عقلایی ایجاد شده باشد، شخصیت حقوقی نامیده می‌شود و عنوانی را که واجد این اهلیت اعتباری باشد، شخص حقوقی می‌نامند (صفار، ۱۳۷۴، ص ۸۰-۸۱). به بیان دیگر، شخص حقوقی به موجود اعتباری اطلاق می‌گردد که عقلاً برای رسیدن به اهداف خاصی آن را پدید آورده و در قانون، برای آن شخصیت مستقلی لحاظ کرده باشند (مدنی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۹۲). هر موجود اعتباری می‌تواند به لحاظ انتساب به مسئولیت‌ها و اختیاراتی که برای وی اعتبار می‌گردد، دارای شخصیت حقوقی باشد. وجود شخصیت مستقل قانونی بدین معناست که موجود اعتباری، صلاحیت‌های ویژه و مستقلی از اعضای حقیقی آن دارد. بنابراین موجود اعتباری می‌تواند همانند اشخاص حقیقی با دیگران (اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی) مناسبات مالی متعددی داشته باشد بدون اینکه فعالیت‌های مزبور به افراد حقیقی مباشر نسبت داده شود.

مالکیت، ملموس‌ترین چیزی است که دربارهٔ اشخاص حقوقی مطرح می‌شود. گفتنی است که اعتبار شخصیت حقوقی مستقل به معنای ایجاد یک ظرفیت حقوقی برای آن شخص است که به وی اجازه حضور در میدانی حقوقی می‌دهد و او را از بسیاری از حقوق اشخاص حقیقی همچون حق انعقاد قرارداد، حق اقامهٔ دعوی و... برخوردار می‌گرداند. در این میان، اعطای حق مالکیت به اشخاص حقوقی، بدیهی‌ترین حق به‌شمار می‌رود و در تمامی نظام‌های فقهی و حقوقی، مالکیت اشخاص حقوقی به رسمیت شناخته شده است.

نمودار ۱: رابطه وجود اعتباری، شخصیت حقوقی و مالکیت



۲-۲. ابزارمندی

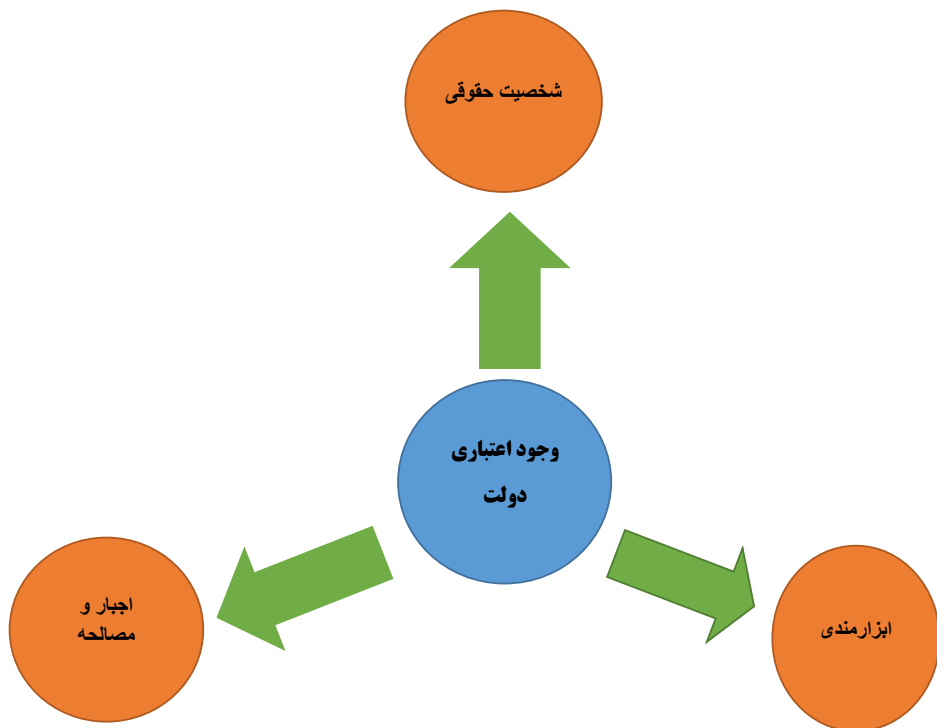
جنبه ابزارمندی دولت را می‌توان به‌عنوان یکی از جلوه‌های وجود اعتباری آن در نظر گرفت. دولت، هویت وسیله‌مندی دارد و تشکیل آن در جوامع مختلف به خاطر دستیابی به اهداف خاص اعتبار شده است. به بیان دیگر، دولت، خودش هدف نهایی نیست؛ هرچند که تشکیل آن می‌تواند به‌عنوان یک هدف میانی برای پاره‌ای از فعالیت‌های اجتماعی منظور گردد. بر اساس دیدگاه مکانیکی دولت که گفتمان غالب در مفهوم‌شناسی دولت به‌شمار می‌رود، دولت به‌منزله ابزار است که حاصل عمل ارادی انسان‌ها بوده و برای دستیابی به مصالح آنان تشکیل می‌گردد (محمدی ضیاء و لک‌زایی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۹-۱۷۱).

درباره اصل هویت ابزارمندی دولت، اختلاف چندانی بین مکاتب مختلف وجود ندارد، اما درباره غایت ابزارمندی دولت، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. مکاتب مختلف در پاسخ به این سؤال که «دولت، ابزار چه چیزی است؟» با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند. پاسخ به سؤال مزبور بر اساس نوع اعتبار حکومت‌ها و مبانی معرفتی و ارزشی حاکم بر دولت‌ها فرق می‌کند که در مطالب آینده به تفصیل در این باره بحث خواهد شد.

۲-۳. اجبار و مصالحه به‌مثابه ابزار حکمرانی

انتخاب نوع ابزار حکمرانی، یکی دیگر از جلوه‌های وجود اعتباری دولت به‌شمار می‌رود. یکی از سؤالات بسیار مهم در عرصه دولت‌پژوهی این است که دولتمردان چگونه و با استفاده از چه ابزاری حاکمیت خود را عملیاتی کرده و مردم را به پذیرش قوانین و سیاست‌های خودشان وادار می‌نمایند؟ در پاسخ، دو ابزار اجبار و مصالحه توسط دولت‌پژوهان معرفی شده است. برخی دولت‌ها از ابزار اجبار استفاده می‌کنند، برخی دیگر ابزار مصالحه را ترجیح می‌دهند و برخی دیگر ترکیبی از اجبار و مصالحه را به‌کار می‌گیرند. انتخاب یکی از دو ابزار اجبار و مصالحه یا برگزیدن شیوه ترکیبی بر اساس اعتباراتی است که طبق ارزش‌های بنیادین حاکم بر هر دولتی صورت می‌گیرد.

نمودار ۲: جلوه‌های وجود اعتباری



۳. تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی وجود اعتباری دولت از منظر اسلام و لیبرالیسم

موجودات اعتباری، هم در ذات و هم در خصوصیات ماهوی خودشان، تابع اعتبار معتبر هستند. بنابراین ممکن است دو نفر، ذات و اصل یک موجود اعتباری را به نحو یکسان اعتبار نمایند، اما درباره اوصاف ماهوی آن، عبارات مختلفی داشته باشند. اعتبار اصل دولت و خصوصیات ماهوی آن در منظومه فکری اسلام و لیبرالیسم، نمونه روشنی در این زمینه به شمار می‌رود. هر دو نظام فکری، اصل اعتبار دولت را می‌پذیرند، اما درباره اعتبارات مربوط به اوصاف ماهوی و جلوه‌های آن اختلاف نظر دارند. تفاوت نگرش‌های مزبور، دلالت‌های متفاوتی را در حوزه‌های مختلف زندگی انسان‌ها به همراه دارد که در این قسمت به تطبیق دلالت‌های اقتصادی وجود اعتباری دولت از منظر اسلام و لیبرالیسم پرداخته شده و تشابهات و تمایزات جلوه‌های وجود اعتباری دولت در نظام اقتصادی اسلام و سرمایه‌داری تبیین می‌گردد.

۳-۱. تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی شخصیت حقوقی دولت از منظر اسلام و لیبرالیسم

اصل شخصیت حقوقی دولت، مورد پذیرش اسلام و لیبرالیسم قرار گرفته است، اما درباره نوع اعتبار و لوازم

حقوقی آن، اختلاف نظر جدی در نظام فکری اسلام و لیبرالیسم وجود دارد. اسلام، شخصیت حقوقی دولت را به عنوان نهاد خیر و مقدسی اعتبار کرده است که مشروعیت آن منشأ الهی دارد و تمامی اختیارات و مسئولیت‌های دولت، تابع نظر شارع مقدس می‌باشد، اما لیبرالیسم به عنوان سنگ بنای معرفتی اقتصاد سرمایه‌داری، مشروعیت دولت را بر اساس قرارداد اجتماعی توجیه کرده و حدود اختیارات و وظایف دولت را تابع نظر اکثریت مردم می‌داند. در اسلام، ریاست دولت در عصر حضور معصوم علیه السلام در اختیار ایشان بوده و در عصر غیبت، شخصیت حقوقی ولی فقیه به عنوان رئیس دولت اسلامی اعتبار شده است. عصمت معصوم علیه السلام و لزوم ملکه عدالت در ولی فقیه، امکان اداره جامعه اسلامی را بر اساس خواسته‌های شخصی حاکم منتفی نموده و با حاکمیت ولایت تشریحی الهی و معیار قرار دادن ضوابط و حیانی و خرد سلیم در اداره جامعه زمینه‌های تعارض منافع حاکم و مردم از بین می‌رود، اما در دولت‌های لیبرالی، تعارض منافع شدیدی میان حکمرانان و شهروندان صورت می‌گیرد که نظریه انتخاب عمومی (Public choice) به روشنی بر آن دلالت دارد.

اسلام و لیبرالیسم، هر دو شخصیت حقوقی دولت را به عنوان مهم‌ترین ثمره وجود اعتباری و مالکیت دولتی را به مثابه بارزترین روینای شخصیت حقوقی دولت می‌پذیرند، اما درباره کیفیت پذیرش مالکیت دولتی و قلمرو آن با یکدیگر هم‌داستان نیستند. اقتصاددانان سرمایه‌داری با اتکا به مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی لیبرالیستی همچون اصالت انسان (Humanism)، اصالت فرد (Individualism)، آزادی اقتصادی (Economic Freedom) و نظم خودجوش بازار (Spontaneous market order)، مالکیت خصوصی را به عنوان اصل و قاعده قبول دارند و با پذیرش دولت به عنوان «شر ضروری» به مالکیت دولتی به صورت یک پدیده موقت، فرعی، درجه دوم و استثنایی می‌نگرند، اما در اقتصاد اسلامی، خدا که مالک اصلی تمامی ثروت‌های جهان می‌باشد (بقره: ۱۰۷ و ۱۱۶؛ آل عمران: ۱۲۹؛ نساء: ۱۲۶؛ ملک: ۱) آنها را به حکم آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) به نفع عموم بشر قرار داده است؛ زیرا خلافت خدا در زمین، اختصاص به افراد یا گروه‌های خاص انسانی ندارد و تمامی فرزندان حضرت آدم علیه السلام خلیفه خدا هستند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۱۱۶). از این رو اسلام برای استفاده بهتر از اموال و زمینه‌سازی برای رشد آنها مالکیت خصوصی را در کنار سایر اشکال مالکیتی، به عنوان شیوه‌ای برای قیام افراد جامعه به مسئولیت‌های خود در زمینه خلافت الهی پذیرفته و آن را همانند جان و آبروی انسان، محترم شمرده است (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳). نتیجه اینکه اسلام، مالکیت مختلط را پذیرفته است و هر سه شکل آن (خصوصی، عمومی و دولتی) را در عرض یکدیگر دارای اصالت دانسته و هیچ کدام را به صورت موقتی و استثنایی اعتبار نکرده است، بلکه برای هر کدام از مالکیت‌های سه‌گانه، محدوده و دامنه متناسب با آن را مشخص نموده است (صدر، ۱۴۱۷ق، ص ۲۸۲).

تفاوت میان رویکرد اسلام و لیبرالیسم درباره نحوه اعتبار مالکیت دولتی، اثر خود را بر چگونگی حل مشکل به هنگام تراحم میان مالکیت دولتی و خصوصی نیز برجای گذاشته است. در اقتصاد اسلامی گرچه مالکیت فردی همانند مالکیت‌های عمومی و دولتی از اصالت برخوردار می‌باشد، اما حدود آن محدود به مصالح اجتماعی است و چنانچه تراحمی بین مصالح اجتماعی و فردی صورت بگیرد، قطعاً مصالح اجتماعی مقدم می‌گردد؛ زیرا افراد در مقابل مصالح عمومی و اجتماعی آزاد نیستند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۰، ص ۳۷۲)، اما در اقتصاد سرمایه‌داری که عموماً مداخلات دولتی (اعم از مالکیت و تولید) را تنها برای مصادیق شکست بازار (Market failure) قبول دارد، رویکردهای متفاوتی در میان شاخه‌های مختلف لیبرالیسم درباره تراحم میان مالکیت فردی و دولتی وجود دارد. در یک سر طیف، لیبرالیسم کلاسیک قرار دارد که مالکیت خصوصی را تقریباً در برابر هرگونه دخالت دولتی مصون می‌داند؛ در سر دیگر طیف، لیبرالیسم اجتماعی قرار دارد که مالکیت خصوصی را مشروط به تحقق رفاه عمومی می‌داند. دولت‌های رفاه، وجود یک دولت قوی را در کنار فعالیت‌های بازاری لازم دانسته و بدین خاطر برای دولت حق مداخله گسترده قائل هستند (دادگر، ۱۳۸۳، ص ۴۸۱). نئولیبرالیسم نیز اگرچه در عمل به لیبرالیسم کلاسیک نزدیک است، اما با پذیرش نوعی مداخله دولت برای حفظ خود بازار، موضع پیچیده‌تری دارد؛ زیرا مداخله مزبور نه برای نقض مالکیت فردی و تقویت مالکیت دولتی، بلکه برای نهادینه‌سازی مالکیت فردی و استحکام فضای بازار آزاد صورت می‌گیرد.

از مجموع مطالبی که درباره شخصیت حقوقی دولت و نحوه اعتبار مالکیت دولتی در اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دولت در اقتصاد اسلامی از ظرفیت والایی برای کارآمدی برخوردار است؛ زیرا اسلام، دولت را نهادی دست‌بسته اعتبار نکرده است، بلکه آن را در چارچوب شریعت اسلامی برای تأمین گسترده عدالت اجتماعی و سعادت دنیوی و اخروی امت اسلامی، آزاد گذاشته است، اما دولت در نظام اقتصاد سرمایه‌داری دولتی حداقلی و محدود می‌باشد و به همین خاطر، انتظار قابل توجهی از آن برای حل مشکلات جامعه وجود ندارد.

جدول ۱: تشابهات و تمایزات شخصیت حقوقی دولت از منظر اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری

تمایزات			تشابهات
لیبرالیسم	اسلام	مؤلفه	<p>۱. پذیرش نهاد دولت به‌عنوان موجود اعتباری</p> <p>۲. به رسمیت شناختن شخصیت حقوقی مستقل برای نهاد دولت</p> <p>۳. پذیرش اصل مالکیت دولتی</p>
اکثریت مردم	شارع مقدس	منشأ اعتبار دولت	
قرارداد اجتماعی بشری	نصب الهی به دو صوت خاص و عام	مبنای مشروعیت رئیس دولت	
وجود دارد	وجود ندارد	تعارض منافع رئیس دولت و شهروندان	
شر ضروری	خیر و مقدس	ارزشمندی دولت	
لیبرالیسم کلاسیک: محدود لیبرالیسم اجتماعی: فعال در حوزه تأمین رفاه مادی نئولیبرالیسم: بسیار محدود	کارآمد و آزاد در چارچوب شریعت	جایگاه دولت	
اصالت انسان اصالت فرد آزادی اقتصادی نظم خودجوش بازار	توحید در مالکیت الهی خلافت انسان عدالت اقتصادی	مبنای مالکیت	
اصالت مالکیت خصوصی و نگاه فرعی به مالکیت دولتی	اصالت مالکیت دولتی در کنار اصالت مالکیت‌های عمومی و خصوصی (مالکیت مختلط)	جایگاه مالکیت دولتی	
لیبرالیسم کلاسیک و نئولیبرالیسم: تقدم قطعی مالکیت خصوصی لیبرالیسم اجتماعی: تقدم مالکیت خصوصی مشروط بر تحقق رفاه عمومی	تقدم قطعی مالکیت دولتی بر خصوصی	حل مشکل به هنگام تزاخم میان مالکیت خصوصی و دولتی	

۳-۲. تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی ابزارمندی دولت از منظر اسلام و لیبرالیسم

هویت ابزارمندی دولت، حداقل از سه منظر حکومت‌های دیکتاتوری، دموکراسی و اسلامی قابل بررسی می‌باشد. حکومت‌های دیکتاتوری، دولت را ابزار سرکوب مردم برای چپاول اموال آنان می‌دانند. تاریخ سیاسی و اجتماعی، نمونه‌های بسیار زیادی از حکومت‌های استبدادی و پادشاهی گزارش کرده است که حاکمان ستم‌پیشه از قدرت فرمان‌روایی خود به‌عنوان ابزاری برای شهوت‌رانی و جلب منافع شخصی و خانوادگی خویش بهره برده و حقوق ملت مظلوم را تضییع نموده‌اند.

حکومت‌های دموکراسی، دولت را ابزار رفاه مادی مردم معرفی می‌کنند. هم دموکراسی سرمایه‌داری (لیبرالیسم) با شعار «قانون توسط مردم، برای مردم و از مردم» و هم دموکراسی کمونیستی با شعار «قانون برای مردم»، دولت را مسئول و ابزار تأمین رفاه دنیوی مردم می‌دانند (قحف و همکاران، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷).

مکتب اسلام، دولت را ابزار تقرب امت به خدا می‌داند؛ هرچند که خود دولتمردان نیز به سبب ارائه خدمات معنوی به آحاد امت اسلامی و بسترسازی برای تکامل خداپسندانه آنان، خودشان نیز به درگاه خدای متعال تقرب می‌یابند. بنابراین قلمرو مسئولیت دولت اسلامی، تنها در امور دنیوی شهروندان خلاصه نمی‌گردد، بلکه امور معنوی و اخروی آنان را نیز شامل می‌شود (قحف، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵-۱۷۶). قرآن کریم بندگی خدای متعال و دوری از طاغوت را هدف از بعثت پیامبران الهی به‌عنوان حاکمان مأدون از طرف خداوند برای ریاست دولت دینی، معرفی کرده است (نحل: ۳۶). روشن است که عبادت پروردگار جهانیان اختصاصی به امور دنیوی یا اخروی ندارد و هر دو را شامل می‌گردد. در آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵)، برپایی عدالت به‌عنوان هدف قرارگاه رسالت معرفی شده است. بدیهی است آثار برپایی عدالت از چنان وسعتی برخوردار است که تمامی امور فردی و اجتماعی انسان‌ها را در جوانب اخروی و دنیوی پوشش می‌دهد. خدای متعال در آیه شریفه «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» (حج: ۴۱)، اقامه نماز، پرداخت زکات، امر به معروف و نهی از منکر را از اوصاف دولتمردان الهی بیان کرده است. روشن است چنانچه موارد چهارگانه فوق به‌نحو درست توسط حاکمان و کارگزاران دولت اسلامی اجرا شود، برکات معنوی و مادی بی‌ظیری نصیب امت اسلامی خواهد شد.

اسلام و لیبرالیسم هر دو در نفی حکومت دیکتاتوری و نامشروع دانستن دولت به‌عنوان ابزار سرکوب شهروندان، با یکدیگر اتفاق نظر دارند، اما در میان آنها اختلاف مهمی دربارهٔ هویت ابزارمندی دولت وجود دارد. لیبرالیسم به دلیل نگاه تک‌بعدی به انسان، دولت را تنها مسئول تأمین رفاهیات مادی جامعه می‌داند، ولی اسلام به دلیل نگاه جامع به انسان و دوساحتی دانستن وی، دولت را مسئول تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها

معرفی می‌کند. بنابراین دولت لیبرال به دلیل نگرش ناقص به انسان دربارهٔ انحصار رفاهیات وی به مادیات نمی‌تواند ابزار مناسبی برای تأمین تمامی نیازهای شهروندان خود باشد؛ زیرا رفاه حقیقی انسان ترکیبی از رفاه معنوی و مادی اوست و پیشرفت‌های روحی و معنوی، بخش مهم و اصیل رفاه واقعی افراد و جوامع انسانی را تشکیل می‌دهد. دولتمردانی که شهروندان خود را از رفاه حقیقی محروم نموده و به تأمین جزء فرعی رفاه (رفاه مادی) به‌عنوان رفاه واقعی آنان اکتفا کنند، درحقیقت نتوانسته‌اند از ابزار دولت و قدرت به‌نحو شایسته استفاده کنند. مکتب اسلام، نگاه تک‌بعدی به دنیا یا آخرت را باطل می‌داند. آموزه‌های اسلامی و سیرهٔ عملی پیشوایان دینی بر توجه هم‌زمان به سعادت دنیوی و اخروی تأکید دارند. به‌طور مثال، پیامبر گرامی اسلام ﷺ و حضرت علی علیه السلام کسی را که به فرماندهی لشگری و یا فرمانداری جایی مشخص می‌کردند، اقامهٔ نماز جماعت و امامت جمعه را نیز بر عهدهٔ وی می‌گذاشتند (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۵۲). این امر نشان می‌دهد که دولتمردان و کارگزاران دولت اسلامی باید اهتمام هم‌زمان نسبت به امور دینی و دنیوی مردم داشته باشند.

جدول ۲: مقایسهٔ ابزارمندی دولت در نظام‌های مختلف حکومتی

نوع حکومت	ابزارمندی دولت
حکومت اسلامی	ابزار تقرب به خدای متعال
حکومت دموکراسی	ابزار رفاه مادی
حکومت دیکتاتوری	ابزار سرکوب مردم

نگرش‌های متفاوت اسلام و لیبرالیسم به وصف ابزارمندی دولت، اختلافات گسترده‌ای در سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و عملکردهای اقتصادی دولت اسلامی و لیبرالی ایجاد می‌کند. اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل اینکه به لحاظ نظری، اختیارات وسیع‌تری برای دولت اعتبار نکرده است، بدیهی است که وظایف زیادی را هم نمی‌تواند بر عهدهٔ دولت بگذارد. به همین خاطر، عمدهٔ مکاتب فکری اقتصاد سرمایه‌داری از دولت محدود و حداقلی دفاع کرده و دولتی را شایستهٔ بهترین می‌دانند که کمترین مداخلهٔ ممکن را در اقتصاد داشته باشد. به‌طور نمونه، طرفداران مکتب اقتصادی فیزیوکراسی (طبیعت‌گرایی) به‌عنوان نخستین مروجان جدی تفکر «لسه فری» (Laissez-faire)، وظایف دولت را به حوزه‌های تأمین امنیت، تعلیم رموز نظام طبیعی و اجرای امور عام‌المنفعه در قالب ایجاد راه‌ها، حفر قنوات و... محدود می‌کنند (تفضلی، ۱۳۸۷، ص ۷۸-۷۹؛ ژید و ریست، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۷-۵۸)، اما اسلام وظایف بسیار فراتری بر عهدهٔ دولت اسلامی گذاشته است. در اقتصاد اسلامی، قلمرو مسئولیت دولت تنها به امور دنیوی مردم محدود نمی‌گردد، بلکه دولت اسلامی موظف است علاوه بر سامان‌دهی عادلانه بر امور رفاهی دنیوی شهروندان به تربیت معنوی آنان نیز جهت نیل به سعادت اخروی بپردازد. اسلام،

دولت را به‌عنوان مجری شریعت و نهاد اقامهٔ دین می‌داند. در اندیشهٔ اسلامی، دولت علاوه بر وظیفهٔ رفاه‌گستری، مسئولیت فضیلت‌گستری هم دارد؛ بدین معنی که هم جان، مال و ناموس افراد را حفظ کند و هم معنویت و اخلاق فرد و جامعه را تعالی بخشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۲۳۸). آیات زیادی از قرآن کریم (حج: ۴۱؛ توبه: ۱۰۳؛ حدید: ۲۵) به روشنی بر این نکته دلالت دارند.

جدول ۳: تشابهات و تمایزات ابزارمندی دولت از منظر اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری

تمایزات			تشابهات
لیبرالیسم	اسلام	مؤلفه	۱. نگاه ابزاری به دولت
لیبرالیسم کلاسیک: دخالت حداقلی (دولت نگرهبان) لیبرالیسم اجتماعی: مداخله‌گری (دولت رفاه) نئولیبرالیسم: دخالت بسیار حداقلی (دولت حامی بازار)	دخالت منطقی بر اساس مصالح اجتماعی (دولت کریمهٔ منعطف)	قلمرو دخالت دولت در اقتصاد	۲. عدم پذیرش دولت به‌عنوان ابزار سرکوب مردم
محدود	گسترده	اختیارات دولت	
رفاه‌گستری مادی	فضیلت‌گستری و رفاه‌گستری (اقامهٔ دستورات دین اسلام)	وظایف دولت	
مالیات	انفال و مالیات‌های منصوص (خمس و زکات) و غیرمنصوص	منابع درآمدی دولت	
حداکثرسازی رفاه مادی و آزادی فردی	سعادت اخروی و دنیوی آحاد مردم با محوریت عدالت اجتماعی	هدف نهایی دولت	

۳-۳. تحلیل تطبیقی دلالت‌های اقتصادی اجبار و مصالحهٔ دولتی از منظر اسلام و لیبرالیسم

دولت‌پژوهان در پاسخ به چگونگی اعمال حاکمیت دولت، دو ابزار اجبار و مصالحه را معرفی کرده‌اند. معرفی ابزارهای مزبور بر اساس دیدگاه‌های رایج در نظریهٔ قدرت صورت گرفته است. نظریه‌های قدرت در دورهٔ مدرن به دو دستهٔ کلی تقسیم می‌شوند: دیدگاه اول، قدرت را امری متمرکز، سلطه‌گرایانه، عاملانه و مالکانه می‌داند، ولی دیدگاه دیگر، قدرت را به‌عنوان یک پدیدهٔ ارتباطی، تعاملی و مشارکتی تعریف می‌کند (سام خانیانی و خائفی، ۱۳۹۶، ص ۲۲۵-۲۵۵).

نظریه‌پردازانی همچون ماکیاولی، هابز و ماکس وبر جزو طرفداران دیدگاه اول (Barnes, 1988, p. 14) و اندیشمندانی مانند جان لاک، پارسونز و هانا آرنت از طرفداران دیدگاه دوم به‌شمار می‌روند (نظری، ۱۳۹۱، ص ۳۱) شایان ذکر است که نظریه‌های مربوط به قدرت با دیدگاه‌های حاکمیتی دولت همخوانی دارند. توضیح اینکه در ادبیات سیاسی غرب، دو نظریه عمده دربارهٔ حدود حاکمیت دولت وجود دارد: برخی حاکمیت دولت را به‌صورت مطلق (نظریهٔ حاکمیت مطلق‌گرایی) (Absolutism theory) و گروهی دیگر آن را به‌طور نسبی و ناقص (نظریهٔ حاکمیت کثرت‌گرایی) (pluralist theory of governance) می‌پذیرند. حاکمیت مطلق‌گرایی در تاریخ فلسفهٔ سیاسی غرب از تقدم تاریخی برخوردار است و حاکمیت دولت از همان ابتدا با ویژگی‌هایی همچون اطلاق، تجزیه‌ناپذیری، انحصار، جدایی‌ناپذیر و مهارنشده تعریف شده است (رحیمی‌نژاد و جواهری طهرانی، ۱۴۰۱، ص ۳۱-۶۳). ژان بدن به‌عنوان واضع واژهٔ حاکمیت، «تابع هیچ‌کس نبودن جز خود» را از ویژگی‌های دولت برشمرده و معتقد است که به غیر از خداوند هیچ فرد یا مقامی قدرت تهدید دولت را ندارد. با توجه به همین ویژگی، توماس هابز دولت را یک «هیولای بزرگ» دانسته که به موجب قرارداد اجتماعی و گذر از وضع طبیعی به جامعهٔ مدنی، قدرت برتر به آن واگذار شده است (هیوود، ۱۳۷۸، ص ۵۸).

در مقابل مطلق‌گرایان حاکمیتی، نظریه‌پردازان دیگری وجود دارند که ضمن پذیرش اصل حاکمیت برای دولت، مطلق و مهارنشده آن را قبول ندارند. این افراد از ایدهٔ کثرت‌گرایی حاکمیتی دفاع می‌کنند و برای دولت نوعی حاکمیت ناقص و نسبی در نظر می‌گیرند. این رویکرد که همان تفکر لیبرالیستی حاکمیتی است، نظریهٔ حاکمیت انحصاری دولت را به دلیل تقابل آن با آزادی تقبیح می‌کند. طرفداران کثرت‌گرایی حاکمیتی، حق حاکمیت انحصاری را سرچشمهٔ همهٔ مشکلات و آفات کنونی جوامع قلمداد کرده و نظریه‌پردازان مهارناپذیری قدرت دولت را تبهکاران مسئول جنایت‌های موجود در جوامع بشری می‌دانند (مرتضوی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۷-۱۱۸). با توجه به توضیحاتی که دربارهٔ انواع دیدگاه‌های حاکمیت دولت داده شد، می‌توان نتیجه گرفت که نظریهٔ سلطه‌گرایانهٔ قدرت با دیدگاه حاکمیت مطلق‌گرا و نظریهٔ قدرت تعاملی (مشارکتی) با دیدگاه حاکمیت کثرت‌گرایی لیبرالیستی تناسب دارد.

تمرکزگرایان، اجبار را مهم‌ترین مشخصه و جزو ذاتیات دولت می‌دانند. آنان برای تعریف دولت بر مقولهٔ «زور مشروع» به‌عنوان ابزار انحصاری دولت تأکید کرده و دولت را نهادی دانسته‌اند که برای اجرای قواعد و مقررات خود در داخل یک سرزمین، به‌طور انحصاری، زور مشروع به‌کار می‌برد (امیری و دیگران، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۸۴). در تاریخ فلسفهٔ سیاسی مدرن غرب، نیکولو ماکیاولی، نخستین اندیشمندی به‌شمار می‌رود که بهره‌گیری از نیروی الزام را به دولت‌مردان (شهروندان) توصیه کرده است. وی معتقد بود که شهروندان باید برای برقراری حکومت مطلوب و گذار از جامعهٔ نامن، متمدان را با زور و خشونت تنبیه نماید. وی تصریح می‌کند که شهروندان

برای آنکه شهریاری را از دست ندهند، باید شیوه‌های ناپرهیزکاری را بیاموزند و هر جا که لازم شد، آنها را به کار ببندند (ماکیاولی، ۱۳۷۵، ص ۷۹). ماکیاولی دولت موفق را دولتی می‌داند که فکر کند بر جنگلی حاکم است که هر کس از زور و حیلهٔ بیشتری برخوردار باشد، پیروز می‌شود. از نظر وی، دولت میل به گسترش و توسعه‌طلبی دارد؛ بنابراین برای رسیدن به اهداف خود نمی‌تواند متعهد به اخلاق، دین، انسانیت و قوانین بین‌المللی باشد (بیگدلی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶). برخی از رئالیست‌های سیاسی و مارکسیست‌ها نیز دولت را به‌عنوان ابزار اجبار معرفی کرده‌اند (شهریاری و دیگران، ۱۳۹۹، ص ۱۲۳۷-۱۲۵۹). همچنین ماکس وبر دولت را نوعی نهاد یا اجتماع انسانی می‌داند که مدعی انحصار استفادهٔ مشروع از زور فیزیکی در چارچوب قلمرو معین می‌باشد (وبر، ۱۹۵۸م، ص ۷۸). گفتنی است تعریف وبر از دولت با وجود مناقشه‌آمیز بودنش بستر مناسبی برای اجماعی شگفت‌آور دربارهٔ دولت ایجاد کرده است؛ به‌گونه‌ای که اغلب دولت‌پژوهان در تعریف خودشان بر قلمرومندی، انحصار آفرینی و سروکار داشتن دولت با ابزارهای خشونت و اجبار تأکید دارند (گل محمدی، ۱۳۹۴، ص ۵۷-۸۰).

لیبرالیست‌ها (تعامل‌گرایان) بر این باورند که دولت نباید برای پیشبرد اهداف خود، تنها به ابزار روز متوسل شود، بلکه در بیشتر موارد لازم است از ابزار دیگری موسوم به «مصالحه» استفاده نماید. آستین رنی می‌گوید:

بهترین روشی که یک دولت می‌تواند با استفاده از آن گروه‌های مشترک‌المنافع رقیب را تا اندازه‌ای خشنود نگه دارد تا عصیان نکنند، این است که به هر یک بخشی از خواسته‌هایشان را بدهد تا هیچ گروهی خود را به کلی بازنده نپندارد و به این احساس ناامیدکننده دچار نشود که کل نظام در برابرش جبهه گرفته؛ به‌گونه‌ای که هرگز به آرزوها و نیازهایش توجهی جدی نمی‌شود. به این منظور، دولت باید با تعدیل خواسته‌های افراطی متضاد، پیروزی کامل را از برندگان دریغ دارد (Runney, 1971, p. 22).

انتخاب ابزار اجبار یا مصالحه در شیوهٔ حکمرانی، دلالت‌های اقتصادی متفاوتی را در پی داشته است. تمرکزگرایان به دلیل اینکه اجبار را تنها شیوهٔ حکمرانی مطلوب می‌دانند، در جمع‌آوری مالیات، رفتارهای قهری و غیرمنعطف دارند، در بودجه‌ریزی به نظر شهروندان توجه ندارند و اولویت‌های بودجه‌ای توسط نخبگان حاکم و به‌صورت غیرمسئولانه تعیین می‌گردد، دولت در قیمت‌گذاری دستوری کالاها و دستمزدها دخالت گسترده دارد و ارائهٔ کالاهای عمومی مورد نیاز جامعه در انحصار دولت می‌باشد، اما تعامل‌گرایان که از مصالحه به‌عنوان ابزار حداکثری حکمرانی استفاده می‌کنند، در تعیین و اجرای سیاست‌های اقتصادی با ذی‌نفعان جامعه تعامل دارند، مالیات و بودجه به شیوهٔ مشارکتی و توسط نمایندگان مردم انجام می‌گیرد، نظارت‌های مختلفی (پارلمانی، اجرایی و قضایی) بر نحوهٔ اجرای بودجه وجود دارد، بخش خصوصی با دولت در ارائهٔ کالاهای عمومی مشارکت فعال دارد، قیمت‌ها توسط بازار تعیین می‌گردد و دولت به‌جز در وضعیت شکست بازار، اقدام به قیمت‌گذاری دستوری نمی‌کند.

جدول ۴: مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های تمرکزگرایی و تعامل‌گرایی (لیبرالیستی)

مؤلفه	تمرکزگرایی	تعامل‌گرایی
نظریه حاکمیت دولت	مطلق‌گرایی	کثرت‌گرایی
ابزار حکمرانی	اجبار	اجبار حداقلی و مصالحه حداکثری
نوع دولت	ژاندارم	رفاه
شیوه مالیات‌ستانی	قهری و غیرمنعطف	توافقی و منعطف
شیوه بودجه‌ریزی	متمرکز و غیرمسئولانه	مشارکتی و نظارتی
شیوه ارائه کالاهای عمومی	انحصار دولتی	مشارکت دولت با بخش خصوصی
قیمت‌گذاری دستوری	گسترده	فقط در وضعیت شکست بازار

در تفکر اسلامی، مصالح واقعی جامعه اسلامی به‌عنوان ملاک تمامی فعالیت‌های دولت شناخته می‌شود و استفاده از ابزار اجبار یا مصالحه دولتی نیز تابع مصالح اجتماعی می‌باشد. اسلام برای فعلیت بخشیدن به اهداف عالی خود در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حتی مسائل عبادی نیاز به قوه قاهره دارد (محمدی ضیاء و لک‌زایی، ۱۳۹۸، ص ۱۳۹-۱۷۱)، اما فعالیت‌های فرهنگی بسترساز صلح اجتماعی مانند امر به معروف و نهی از منکر همگانی را برای کاهش زمینه‌های لازم جهت اعمال قوه قهریه و کاهش هزینه‌های دولت از طریق مشارکت مردمی در اولویت قرار داده است. بنابراین اجبار و مصالحه هر دو در اسلام پذیرفته شده‌اند و دولت اسلامی می‌تواند با توجه به اقتضای شرایط از هر دو ابزار برای تأمین مصالح عمومی مسلمین استفاده کند.

آیات و روایات فراوانی درباره مقبولیت اجبار و مصالحه وجود دارد. تعیین حدود و تشریح تعزیرات در جوانب مختلف زندگی و تأکیدات فراوان مبنی بر اجرای دقیق آنها نشان از جایگاه اجبار قانونی در شریعت اسلامی دارد. در شرایط خاصی، دولت اسلامی می‌تواند مسلمانان را حتی بر انجام برخی امور مستحبی الزام نماید. تعداد زیادی از فقهای امامیه معتقدند چنانچه مسلمانان، زیارت مرقد شریف پیامبر گرامی اسلام ﷺ را به دلایل غیرمالی ترک کنند، حاکم اسلامی می‌تواند مسلمانان را برای رفتن به زیارت مرقد آن حضرت الزام نماید (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۲۰؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۸۵؛ محقق حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۵۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۴۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۷۳). درباره مقبولیت مصالحه نیز آیات و روایات فراوانی در منابع اسلامی وجود دارد. قرآن کریم با بیان آیاتی همچون «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۸) و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا

فِي السَّلْمِ كَافَّةً» (بقره: ۲۰۸)، پیروان خود را به یک زندگی مسالمت‌آمیز دعوت کرده است. در رفتارهای دولت اسلامی با مردم نیز مصالحه و برخوردهای رأفت‌آمیز تا جایی که به تضییع حقوق دیگران و پایمالی مصالح عمومی منجر نشده باشد، یک اصل اساسی تلقی می‌گردد.

آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹)، راهبردهای بنیادین حکمرانی اسلامی در عرصه حاکمیت داخلی و خارجی دولت اسلامی را صریحاً تشریح کرده است. با استفاده از راهبردهای حکمرانی اسلامی، چگونگی به‌کارگیری ابزار اجبار یا مصالحه توسط دولت اسلامی نیز مشخص می‌گردد. در اسلام، حاکمیت داخلی بر اساس اصل رحمت و مؤدت بین مردم و دولت (مصالحه) بوده و حاکمیت خارجی بر پایه اصل سخت‌گیری بر دشمنان و حساسیت فوق‌العاده نسبت به استقلال جامعه اسلامی و عدم نفوذ افکار بیگانگان (اجبار) تعریف می‌گردد. دولتمردان اسلامی به حکم آیه شریفه «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلَظَةً» (توبه: ۱۲۳) باید صلابت و غلظت را به‌عنوان راهبرد سیاست خارجی خود در تعامل با دشمنان انتخاب کنند، اما در عرصه حاکمیت داخلی وظیفه دارند که با مسلمانان با رأفت اسلامی رفتار کرده و با مشارکت دادن عموم مردم در امور مملکتی به حل مسائل و مشکلات جامعه اسلامی بپردازند.

با توجه به مطالبی که درباره دیدگاه اسلام و لیبرالیسم نسبت به نحوه استفاده از ابزارهای حکمرانی بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که هر دو نظام فکری بر استفاده حداکثری از ابزار مصالحه در حاکمیت داخلی تأکید می‌کنند، اما در عین حال، تفاوت‌های جدی نیز در این زمینه با یکدیگر دارند. با توجه به مفاد نظریه انتخاب عمومی که خاستگاه لیبرالیستی دارد، دولتمردان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداره جامعه بر اساس حداکثرسازی نفع شخصی مادی خود عمل می‌کنند. وجود این منطق رفتاری در کنار استفاده حداکثری از ابزار مصالحه، دولتمردان لیبرال را به آسانی در معرض لابی‌گری با گروه‌های ذی‌نفع جامعه و غرق در فساد مالی قرار می‌دهد. چانه‌زنی دو طبقه قدرت و ثروت، نتایج ناگواری درباره رفاه اکثریت شهروندان به همراه دارد. مقامات دولتی لیبرال به دلیل حاکمیت تفکر سکولاریستی، خدا را ناظر بر رفتارهای خودشان نمی‌بینند و تنها چیزی که می‌تواند مانع فسادهای اقتصادی آنان بشود، همان قوانین و نهادهای اجرایی و قضایی بشری است. این قوانین اولاً ناقص هستند و ثانیاً توسط همین دولتمردان اجرا می‌شوند؛ بنابراین به‌راحتی امکان دور زدن قانون و تخلف از آن وجود دارد. در جوامع لیبرالی، فسادهای مالی و اقتصادی دولتمردان حاکم تا زمانی که افکار عمومی و جریان‌های سیاسی رقیب حزب حاکم به مقابله با آن بر نخاسته باشند، ادامه می‌یابد؛ از این رو دولت لیبرالیستی به شدت در معرض این خطر جدی قرار دارد که با گروه‌های ذی‌نفع زورگو که عموماً سرمایه‌داران و ثروتمندان جامعه را تشکیل می‌دهند، وارد مصالحه و تعامل بشود و مصالح عمومی را فدای منافع طبقه سرمایه‌دار نماید.

دولت‌های لیبرال تا جایی که بتوانند در تمامی عرصه‌های تقنینی، اجرایی و قضایی از ابزار مصالحه به نفع زورگویان سرمایه‌دار و از ابزار اجبار برای طبقات ضعیف و کارگری استفاده می‌کنند. این کار عواقب نامطلوبی در اداره جامعه از جمله در مدیریت اقتصادی دارد که فساد اقتصادی، شکل‌گیری انحصارات، تشدید شکاف طبقاتی و بهره‌وری ناقص از استعدادهای عمومی نمونه‌هایی از آن به‌شمار می‌رود.

منطق رفتاری اسلام در تعامل با ذی‌نفعان غیرقانونی تفاوت آشکاری با لیبرالیسم دارد. حاکم در دولت اسلامی حق مصالحه با طبقات زورگو و چانه‌زنی با آنان را در راستای تضييع حقوق اقشار ضعیف و کم‌درآمد جامعه ندارد. در اسلام، مصالح عمومی فدای منافع حزبی و شخصی نمی‌شود. اسلام از ابزار مصالحه در رفتار بر مستمندان جامعه بهره می‌برد و دولت اسلامی، خدمتگزاری به اقشار آسیب‌پذیر جامعه را وظیفه ذاتی خود می‌داند تا از این طریق، شکاف طبقاتی را تعدیل نموده و در راستای تحقق عدالت اجتماعی حرکت نماید.

آموزه‌های اسلامی بر لزوم هم‌نشینی حاکمان و زمامداران با اقشار ضعیف جامعه و رفتار محترمانه و عطوفت‌آمیز با آنان تأکید کرده‌اند. قرآن کریم در آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵)، گرامیداشت مستضعفان و رسانیدن آنان به جایگاه زمامداری را جزو سنت‌های الهی برشمرده است. روشن است که حاکم جامعه اسلامی باید در تحقق این سنت الهی تمام تلاش خودش را به‌کار بگیرد. حضرت علی علیه السلام در فرمان تاریخی خودشان به مالک اشتر (فرماندار مصر) با عبارت: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)، ایشان را به دستگیری از مستضعفان و پایین‌دستان جامعه سفارش مؤکد کرده‌اند.

دولت اسلامی با عموم مردم و مؤمنین که در فعالیت‌های اقتصادی خودشان اختلالی در نظام معیشتی دیگران ایجاد نکرده و به تولید، تجارت و مصرف سالم اشتغال دارند، با مصالحه و عطوفت رفتار می‌کند. به‌طور نمونه، حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به مدارا و مصالحه با مالیات‌دهندگانی که در تولید محصولات کشاورزی به مشکل برخوردده‌اند، دستور داده است: «وَتَقَدَّرْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)، اما در عین حال، دولت اسلامی موظف است با کسانی که با ابزاری همچون رباخواری، قمار، کم‌فروشی، غش و احتکار سلامت و شفافیت بازار مسلمانان را به خطر انداخته و از این طریق، باعث اختلال در نظام معیشتی عموم مردم می‌شوند، با قاطعیت و جدیت تمام برخورد نماید. به‌طور نمونه، حاکم اسلامی موظف است محتکران را به عرضه کالاهای احتکاری در بازار و فروش آنها به مشتریان الزام نماید. در فقه اسلامی بیع محتکر از مصادیق بیع مکره صحیح به‌شمار می‌رود (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۶۸).

تأکید بر مصالحه (رفتار مداراجویانه و عطوفت‌آمیز) با مستضعفان و به‌کارگیری ابزار اجبار (قدرت، قاطعیت

و قانون) در برابر زورگویان، یک دوگانگی حکیمانه در حکمرانی اسلامی است که دلالت‌های اقتصادی مهمی برای دولت اسلامی دارد و دلالت‌های مزبور می‌توانند عناصری از الگوی حکمرانی اقتصادی کارآمد را تشکیل بدهند. بر اساس این دوگانگی حکیمانه، اقتصاد اسلامی یک اقتصاد مردم‌بنیاد می‌باشد و دولت اسلامی به دلیل برخورد‌های ملاحظت‌آمیز با توده مردم از ظرفیت عظیم مشارکت مردمی در اداره جامعه بهره‌مند می‌گردد، ولی اقتصاد لیبرالی یک اقتصاد سرمایه‌داربنیاد است و دولت‌های لیبرال معمولاً تحت تأثیر طبقه اقلیت سرمایه‌دار قرار می‌گیرند. در چنین نظامی تشدید شکاف طبقاتی یک پدیده اجتناب‌ناپذیر است، ولی در اقتصاد مردم‌بنیاد زمینه برای فاصله طبقاتی چندان میسر نیست.

در اقتصاد اسلامی که اصل را بر مردم‌بنیادی و مصالحه با اکثریت افراد جامعه و حمایت‌های دولتی از آنان قرار داده است، مواردی همچون عدالت اقتصادی، افزایش سرمایه اجتماعی، ثبات و امنیت اقتصادی، بازار رقابت کامل، پیشرفت پایدار و متوازن پیشگیری از چرخه فقر و بروز خلاقیت‌های اقتصادی آحاد افراد جامعه، به راحتی قابل دستیابی هستند و انگیزه‌ها و زمینه‌های لازم و کافی برای سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی در سطح بسیار کلان با حضور و مشارکت فعالانه نیروی مردمی وجود دارد. موارد مزبور یک دلالت مستقیم بر اقتصاد بخش عمومی اسلامی دارد و آن اینکه دولت اسلامی با صرف کمترین هزینه و بودجه می‌تواند با بهره‌مندی از توان عظیم مردمی، وظایف اقتصادی و غیراقتصادی خود را در بالاترین سطح کارایی ممکن انجام دهد. همچنین مقابله سخت‌گیرانه با اقلیت متمرد و ثروت‌اندوزان غیرقانونی، نتایج مثبت دیگری در عرصه اقتصادی دارد که در این باره می‌توان به مقابله با انحصارات، شفافیت و سلامت بازار، مبارزه با فساد مالی و تأمین عادلانه درآمدهای دولت اشاره کرد، اما اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل ماهیت سرمایه‌داربنیادی و غفلت از ظرفیت‌های مردمی با مشکلات جدی در بسیاری از مؤلفه‌های اقتصادی مواجه است.

جدول ۵: تشابهات و تمایزات اجبار و مصالحه دولتی از منظر اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری

تمایزات			تشابهات
لیبرالیسم	اسلام	مؤلفه	اصالت دادن به ابزار مصالحه در حکمرانی اقتصادی
سرمایه‌داربنیاد	مردم‌بنیاد	بنیاد اقتصادی	
طبقه سرمایه‌دار	عموم مردم	مخاطبان مصالحه	
طبقه کارگری و توده مردم	عوامل اختلال در نظام معیشتی مردم	مخاطبان اجبار	
ضعیف	قوی	فقرزدایی	
ضعیف	قوی	فسادستیزی	
پایین	بالا	سرمایه اجتماعی	
انحصاری	رقابتی	رقابت و انحصار در بازار	
پایین	بالا	امنیت اقتصادی	
زیاد	کم	هزینه‌های دولتی	
پایین	بالا	کارآمدی اقتصاد	
ضعیف	قوی	پیشرفت پایدار	

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر که به بررسی وجود اعتباری دولت و تطبیق دلالت‌های اقتصادی آن از منظر اسلام و لیبرالیسم می‌پردازد، نکات ذیل به‌عنوان نتایج و جمع‌بندی بیان می‌گردند.

۱. اوصاف ماهوی دولت به دو گروه ذاتی و عرضی تقسیم می‌گردد. اوصاف ذاتی دولت مؤلفه‌هایی هستند که تمامی دولت‌ها از آنها برخوردار هستند، اما درعین حال، جزئیات مربوط به آنها بر اساس مبانی مختلف متفاوت است، اما اوصاف عرضی از اساس تنها به برخی دولت‌ها تعلق دارند.

۲. وجود اعتباری، یکی از اوصاف ذاتی دولت است و نظام فکری اسلام و لیبرالیسم در پذیرش دولت به‌عنوان موجود اعتباری اتفاق نظر دارند.

۳. دولت، معانی اصطلاحی متعددی دارد. «نهاد جامع اداری حاکم» به‌عنوان معنای منتخب در این پژوهش برگزیده شده است.

۴. لیبرالیسم به دو بخش فرهنگی و اقتصادی منشعب می‌گردد که بخش اقتصادی آن به سه شاخه لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم اجتماعی و نتولیبرالیسم تقسیم می‌شود. شاخه لیبرالیسم کلاسیک در مقایسه با دو شاخه دیگر به دولت اسلامی نزدیک است.

۵. وجود اعتباری دولت، یک‌سری آثار و جلوه‌هایی در نحوه حکمرانی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: شخصیت حقوقی، ابزارمندی دولت و اجبار و مصالحه به‌مثابه ابزارهای حکمرانی دولت. میان نگرش اسلام و لیبرالیسم درباره جلوه‌های وجود اعتباری دولت، تفاوت‌های جدی وجود دارد که آثار اقتصادی آن در دو نظام اقتصادی اسلام و سرمایه‌داری قابل مشاهده است.

۶. اسلام و لیبرالیسم در پذیرش شخصیت حقوقی دولت و به رسمیت شناختن مالکیت دولتی به‌عنوان ثمره شخصیت حقوقی دولت با یکدیگر تشابه دارند، اما اسلام، مالکیت دولتی را در کنار مالکیت‌های عمومی و خصوصی دارای اصالت می‌داند، ولی لیبرالیسم، اصالت را به مالکیت خصوصی داده و مالکیت دولتی را به‌عنوان یک پدیده موقت و استثنایی می‌پذیرد. این اختلاف‌نظر، اثر خود را در حوزه توصیه‌های سیاستی، از جمله چگونگی حل مشکل به هنگام تراحم میان مالکیت دولتی و خصوصی برجای گذاشته است. به هنگام تراحم، از نظر اسلام، تقدم قطعی با مالکیت دولتی و از نظر لیبرالیسم، تقدم با مالکیت خصوصی است.

۷. اسلام و لیبرالیسم هر دو نگاه ابزاری به دولت را پذیرفته و همچنین دولت را به‌عنوان ابزار سرکوب مردم قبول ندارند، اما اسلام، دولت را ابزار تقرب به خدا و لیبرالیسم، آن را ابزار رفاه مادی می‌داند. بنابراین دولت اسلامی، فضیلت‌گستری و رفاه‌گستری را وظیفه خود دانسته و تأمین سعادت اخروی و دنیوی آحاد مردم را هدف نهایی خود قرار می‌دهد؛ درحالی‌که دولت‌های لیبرالی تنها رفاه مادی شهروندان را به‌عنوان هدف و وظیفه نهایی خود قلمداد می‌کنند.

۸. اسلام و لیبرالیسم، هر دو از ابزار مصالحه به‌عنوان ابزار اصلی برای حکمرانی اقتصادی استفاده می‌کنند، ولی اسلام از مصالحه برای توده مردم بهره برده و ابزار اجبار را برای عوامل اختلال در نظام معیشتی به کار می‌گیرد، اما لیبرالیسم دقیقاً برعکس رفتار می‌کند و با طبقه ثروتمند سرمایه‌دار مصالحه نموده و از ابزار اجبار برای طبقات کارگری و توده ضعیف جامعه بهره می‌برد. این اختلاف‌نظر، اقتصاد اسلامی را مردم‌بنیاد و اقتصاد سرمایه‌داری را سرمایه‌داربنیاد قرار داده است که همین نکته، دلالت‌های اقتصادی بسیار متفاوتی را در بخش عمومی اسلامی و لیبرالی به همراه دارد.

منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
آشوری، داریوش (۱۳۵۲). فرهنگ سیاسی. تهران: مروارید.
ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع و دار صادر.
امیری، هادی، شهنازی، روح‌الله و دهقان شبانی، زهرا، زیر نظر الیاس نادان (۱۳۹۱). اقتصاد بخش عمومی. قم و تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سمت و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
براتعلی پور، مهدی (۱۳۸۱). لیبرالیسم. قم: انجمن معارف اسلامی ایران.
بشیریه، حسین (۱۳۷۸). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم. تهران: نشر نی.
بیگدلی، علی (۱۳۷۴). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب. تهران: لادن.
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۱۳۸۷). مبانی اقتصاد اسلامی. تهران: سمت.
تفضلی، فریدون (۱۳۸۷). تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر. تهران: نشر نی.
جمالی، حسین (۱۳۸۰). تاریخ و اصول روابط بین‌الملل. تهران: نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
جوهری، اسماعیل (۱۴۱۰ق). الصحاح. بیروت: دار العلم للملایین.
حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام.
دادگر، یدالله (۱۳۸۳). تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد). قم: دانشگاه مفید.
رحیمی‌نژاد، حمید و جواهری طهرانی، محمد (۱۴۰۱). دیرینه‌شناسی مفهوم حاکمیت با تأکید بر روش دیرینه‌شناسی دانش
میشل فوکو. فلسفه حقوق، (۱)، ۳۱-۶۳.
ژید، شارل و ریست، شارل (۱۳۷۰). تاریخ عقاید اقتصادی. ترجمه کریم سنجابی. تهران: دانشگاه تهران.
سام خانیانی، محمدجواد و خائفی، عباس (۱۳۹۶). مصلحت‌بینی و واقع‌گرایی در اندیشه‌های سیاسی ماکیاولی و خواجه نظام‌الملک.
سیاست جهانی، (۱۶)، ۲۵۵-۲۲۵.
شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰). لیبرالیسم: معنا و تاریخ آن. ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: مرکز.
شهریاری، شهره، شیرزادی، رضا و نوذری، حسینعلی (۱۳۹۹). دولت و جامعه در فلسفه سیاسی کارل مارکس. جامعه‌شناسی
سیاسی ایران، (۱۰)، ۱۲۵۹-۱۲۳۷.
صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۱۷ق). اقتصادنا. قم: دفتر تبلیغات اسلامی (شعبه خراسان).
صفار، محمدجواد (۱۳۷۴). شخصیت حقوقی. تهران: دانا.
طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الأعلمی للطبوعات.

- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین. تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه.
- عاملی، زین‌الدین (شهید ثانی) (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- فیومی، احمد (بی‌تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: منشورات دار الرضی.
- قحف، منذر و همکاران (۱۳۸۴). درس‌هایی در اقتصاد اسلامی. قم: دانشگاه مفید.
- کدخدایی، عباسعلی و بهادری جهرمی، علی (۱۳۹۰). مفهوم قوه مجریه. پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۵(۲)، ۱۳۳-۱۵۳.
- کلایمرودی، کارلتون، جیمز آندرسن، توتون و کریستول، کارل کویمی (۱۳۵۱). آشنایی با علم سیاست. ترجمه بهرام ملکوتی. تهران: امیرکبیر.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۴). مفهوم‌بندی و بری دولت. دولت‌پژوهی، ۱(۱)، ۵۷-۸۰.
- لسانی، سیدبهزاد (۱۳۹۴). دولت در اندیشه لیبرالیسم. اندیشه‌های حقوق عمومی، ۸(۵)، ۶۹-۸۶.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۵). شهریار. ترجمه داریوش شایگان. تهران: مرکز.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۸۵). حقوق مدنی. تهران: پایدار.
- مرتضوی، سیدضیاء (۱۳۹۶). ماهیت فقهی دولت و ضمان اقدام‌های زیان‌بار آن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- محمدی ضیاء، علی و لکزایی، نجف (۱۳۹۸). تبیین ماهیت دولت نبوی و علوی؛ رویکردهای مفهومی، ساختاری و نظری، دولت‌پژوهی، ۱۷(۵)، ۱۳۹-۱۷۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱الف). اخلاق در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ب). پرسش‌ها و پاسخ‌ها. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸). جامعه و تاریخ از نگاه قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- نجم‌الدین، جعفر بن حسن (محقق حلی) (۱۴۱۲ق). النهایه و نکتهها. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۳). مفهوم دولت. ترجمه علیرضا کاهه. تهران: دفتر پژوهش و تدوین تاریخ انقلاب اسلامی.
- نظری، حسن آقا (۱۳۹۲). مبانی فقهی - اقتصادی نهادهای مالی بازار سرمایه اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۹۱). سوژه، قدرت و سیاست از ماکیاولی تا پس از فوکو. تهران: آشیان.
- هیوود، اندرو (۱۳۷۸). کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی. ترجمه سیدباسم موالی‌زاده و اردشیر امیرارجمند. تهران: امیرکبیر
- Barnes, Barry (1988). *The Nature of Power*. Cambridge. Cambridgeu.p.
- Heywood, A. (2002). *Politics*, Palgrave. New York: second edition.
- Runney, Austin (1971). *Governing: A brief introduction to political Science*. New York: Holt Rinehart and Winston.
- Weber, M. (1958). *Politics as a Vocation*. in From Max Weber: Essays in Sociology, tran. And ed. H. Gerth and C. Wright Mills. New York: Oxford University Press.